

دوفصلنامه «مطالعات تطبیقی قرآن پژوهی»

سال دوم، شماره سوم/ بهار و تابستان 1396؛ صص 99-125

تحلیل انتقادی روایات اسرائیلی پیرامون زندگی حضرت سلیمان(ع) بر مبنای قرآن کریم

محمد جانی پور^۱

لیلا البهشتی^۲

چکیده

وجود برخی روایات جعلی موسوم به اسرائیلیات ذیل آن دسته از آیات قرآن کریم که سیره و سلوک انبیاء و اولیاء الهی را به عنوان الگوی کامل انسانیت ترسیم می‌نمایند، اثرات تخریبی بیشتری نسبت به دیگر آیات قرآن دارد، چرا که فراتر از اینکه باعث کج فهمی و انحراف از دین مبین اسلام می‌شود، موجبات عدم استفاده از الگوی کاربردی معرفی شده در قرآن کریم را نیز فراهم می‌آورد. این روایات که غالباً عصمت آن بزرگواران را نشانه گرفته، در نهایت نقشی بنیادین در تخریب الگوسازی و تمدن سازی دین مبین اسلام داشته و فرایندهای اجتماعی گسترش و تبلیغ دین را مختل می‌نماید.

در این مقاله، برخی روایات اسرائیلی پیرامون سیره زندگانی و سلوک مدیریتی یکی از انبیاء الهی با رویکردی نقادانه مورد تحلیل قرار گرفته تا اولاً؛ الگویی جامع از شخصیت یکی از نمونه های انسان کامل را ترسیم نماید، و ثانیاً؛ روش نقد عقلی _ قرآنی روایات را بر مبنای نظریه عرضه روایات بر قرآن کریم، تئوری سازی نماید. آنچه ضرورت چنین پژوهش هایی را تبیین می‌کند، سکوت برخی از مفسرین به هنگام نقل این روایات و طرح ادله ضعیف در نقد آنها می‌باشد که همچنان راه را برای ابقاء این روایات باز گذاشته است. در این پژوهش روایات جعلی و اسرائیلی پیرامون زندگی حضرت سلیمان(ع) با رویکردی عقلی _ قرآنی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه ها: حضرت سلیمان(ع)، اسرائیلیات، نقد حدیث، عرضه حدیث بر قرآن.

¹ - استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان. janPoor@gmail.com

² - کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث مؤسسه آموزشی المهدی اصفهان. albeheshti@rayana.ir

مقدمه

آیات روح بخش قرآن کریم در طول قرون، همواره چراغ نور افزای جویندگان راه حق بوده و شیفتگان این موهبت الهی، برای انس با آن همّت گماردند و هر یک در عرصه ای خاص از این دریای بی کران، بهره بردند. اما تنگ نظرانی که خوش نداشتند آیین روح بخش اسلام، سراسر جهان را فرا بگیرد، سعی کردند به هر نحوی که ممکن است به آن ضربه وارد کنند، گاهی از در جنگ و خصومت در آمده و زمانی با حيله و نیرنگ، سعی کردند روایات ساختگی خود را در لابلاي آیات و قصص پند آموز آن وارد کنند. در این میان مسلمانانی ساده اندیش نیز کلام آنها را باور کرده و گمان بردند این سخنان بی اساس، اصل و حقیقتی دارد و از کلام وحی نشأت گرفته است و تلاش کردند آن را در تفاسیر قرآن جای دهند.

آن چه تحقیق و پژوهش در این حوزه را حائز اهمیت می کند، هتک حرمت انبیاء الهی و نسبت دادن کارهای ناشایست به این بندگان مخلص باری تعالی است، متأسفانه روایات اسرائیلی عصمت پیامبران الهی را نشانه رفته و وجهه این بزرگواران را خدشه دار می کند، آنها که به فرموده قرآن، الگو و اسوه مردمند و باید در کردار و رفتار و گفتار و اخلاق به آنها اقتدا شود. واضح است چنین نسبتهایی به این بزرگواران، شأن و مرتبت آنها را پایین آورده، علاوه بر آن قبح و زشتی گناهان را بی رنگ کرده و آن را موجه جلوه می دهد.

در عصر حاضر این جعلیات و افسانه های خیالی پا به عرصه هنر گذاشته و در قالب هنرهای نمایشی، کتابهای داستانی، شعر و تصویر، به عموم مردم عرضه می شود. نسبت دادن تهمت های ناروا به افرادی که خداوند، زندگی آنها را الگویی برای هدایت بشر معرفی کرده و مخدوش کردن چهره ملکوتی آنها، یکی از بزرگترین آسیبهایی است که متوجه دین مبین اسلام گشته است. امروزه بسیاری از داستان نویسان و فیلم سازان به دنبال جزئیات زندگی پیامبران هستند و این در حالی است که داستانهای قرآن مبتنی بر پند و اندرز و حکمت و موعظه است و از بیان جزئیاتی که حاوی چنین مطالبی نباشد ساکت است در چنین شرایطی این گروه به سراغ داستانهایی می روند که در کتب تفسیری موجود است، بیان این اکاذیب ضربه مهلکی بر اعتقادات مذهبی مردم وارد می کند.

حضرت سلیمان(ع) از پیامبران بزرگ الهی است که علاوه بر مقام نبوت دارای حکومتی بسیار گسترده بر جن و انس و طیور بوده است، "وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ" (نمل/17) نام مبارک آن حضرت هفده بار در هفت سوره قرآن آمده است.

قرآن او را فرزند حضرت داوود (ع) و بنده نیک خداوند و بسیار توبه کننده خوانده، می‌فرماید: " وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ " (ص/30) آن حضرت را وارث حضرت داوود (ع) می‌نامد و فهمیدن زبان پرندگان را از علوم اختصاصی او معرفی می‌کند. " وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ " (نمل/16) و درباره علم و حکمتی که خداوند به آن حضرت عطا کرده، می‌فرماید: " فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا " (انبیاء/79)

خداوند به آن حضرت حکومتی عطا کرد که به هیچ یک از ابنای بشر چنین حکومتی نداده بود، باد را در اختیار او و وسیله ای برای حرکت حضرتش قرار داد، چشمه مس گداخته از مواهب دیگر خداوند به وی بود، همچنین جنیان را در خدمتش در آورد تا هر آن چه می‌خواست، برایش بسازند. " وَلسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوًّا شَهْرًا وَرَوَّاحَهَا شَهْرًا وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ * يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ... " (سبأ/12 و 13) آن حضرت توفیق شکر گزاری و عمل صالح از خداوند طلب می‌کند و از او می‌خواهد که در بین بندگان صالح خویش جایز دهد. " وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ " (نمل/19) خداوند مقام وی را در نزد خود، والا و سرانجام آن حضرت را نیکو می‌خواند. " وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحَسَنَ مَآبٍ " (ص/40)

مبارزه آن حضرت با ساحران و خرافه پرستان و جمع کردن بساط ساحری آنها از یک طرف، حکومت گسترده آن جناب بر جن و انس و طیور از سوی دیگر، باعث شد تهمتهای ناشایستی به حضرتش نسبت داده شود و حکومت الهی او را مرهون سحر بخوانند و آن جناب را به ساحری متهم کنند. خداوند آن حضرت را از این قبیل تهمت‌ها میرا دانسته و می‌فرماید: " وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ... " (بقره/102)

در این مقاله تلاش بر این است تا روایات مغایر با قرآن و عصمت انبیاء در مورد حضرت سلیمان (ع) از تفسیر طبری، بیان گردد، سپس با توجه به آیات قرآن، روایات معصومین (ع)، آراء دانشمندان علوم اسلامی، همچنین بدیهیات عقلی به نقد و بررسی آن پرداخته شود و در صورت امکان منشأ و منبع این روایات ساختگی بیان گردد علاوه بر آن در مواردی که روایان به قرآن استناد کرده باشند اصل داستان از زبان قرآن بیان می‌گردد.

نقد و بررسی برخی روایات اسرائیلی:

1- فراموش کردن نماز و کشتن اسبها

مؤلف جامع البیان ذیل آیه 31 تا 33 سوره ص روایتی از حسن بصری آورده که بیان می‌دارد وقتی اسبها را بر سلیمان عرضه کردند، وی به خاطر تماشای اسبها از نماز غافل شد تا این که خورشید غروب کرد. "حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ" به همین دلیل خدا به او خشم گرفت، پس فرمان داد دست و پای اسبها را قطع کنند، و خداوند به جای آن، باد را مسخر او کرد تا هر کجا که بخواهد به آرامی حرکتش دهد. (ر.ک: طبری، 1412ق، ج 23، ص 103)

از ابراهیم تیمی درباره آیه "الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ" منقول است که آنها بیست اسب بال دار بودند.

همچنین ابن زید گفته است که آنها اسبهایی بودند که شیطان برای حضرت سلیمان(ع) از چراگاههای دریا خارج کرد.

سُدی آیه "إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ" را چنین تعبیر کرده که خَیْر به معنی مال است. و معنی آیه "عَنْ ذِكْرِ رَبِّي" یعنی من مال را دوست تر دارم تا این که یاد خدا و انجام تکلیف واجبش را فراموش کرد و آن نماز عصر بود.

ابن مسعود درباره آیه "حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ" گفته است، خورشید در پشت یاقوت سبزی پنهان شد، پس آسمان به سبب آن سبز شد.

درباره آیه "فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ" از سُدی روایت شده که او به گردن و ساق اسبها زد. حسن نیز معتقد است سلیمان امر کرد دست و پای آنها را با شمشیر قطع کنند. گروه دیگری نیز بر این باورند که سلیمان دست و پای اسبها را با شمشیر قطع کرد و گردنشان را زد. (ر.ک: طبری، 1412 ق، ج 23، صص 99 و 100)

دلیل مخالفان بر ردّ روایت در تفسیر طبری:

ابن عباس درباره آیه "فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ" گفته است که حضرت سلیمان(ع) برای انفاق در راه خدا، اسبها را بررسی کرد و بر آنها نشان زد و با ریسمان بست. ابن جریر، سخن ابن عباس را بهترین قول دانسته و بیان می‌دارد که پیامبر(ص) فرمودند: خداوند آزار دادن حیوان را به واسطه داغ زدن، و از بین بردن اموال را بدون سبب، نمی‌پسندد، غیر از این که او به خاطر نگهبانی کردن اسبها از نماز باز داشته شد و باز داشته شدن او به خاطر نگاه کردن به آنها گناهی برای او نیست. (ر.ک: طبری، 1412ق، ج 23، ص 100)

نقد و بررسی روایت:

علاوه بر ایرادی که طبری بر روایت اسبها بیان داشته، این روایت حاوی اشکالاتی است که در ادامه بیان می‌شود:

الف) در روایات فوق بیان می‌دارد که حضرت سلیمان(ع) به خاطر تماشای اسبها از نماز غافل شد، ولی قرآن در آیه 32 سوره ص بیان می‌کند که آن حضرت، اسبهای تیز رویی که برای جهاد آماده شده بودند را در هنگام عصر مشاهده می‌کرد، او برای این که به اصحاب خود بفهماند علاقه من به اسبها به سبب حب دنیا نیست بلکه این محبت ناشی از ذکر و یاد خداست، فرمود: من این اسبها را به خاطر یاد پروردگارم دوست دارم. (ر.ک: مغنیه، 1424ق، ج 6، ص 379) "فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ" چگونه ممکن است چنین فردی نماز عصر، که تشریفاتی ترین حالت یاد خداوند است را به فراموشی بسپارد تا این که خورشید غروب کند. اگر چنین اتفاقی رخ می‌داد، بدون شک مرتکب معصیت شده بود. فراموش کردن نماز برای افراد عامی نیز معصیت محسوب می‌شود چه رسد به پیامبران، و ساحت انبیاء الهی از این قبیل تهمت‌ها مبرا است. (ر.ک: بهرام پور، 1380، ج 23، ص 206)

ب) بعضی از مفسرین از جمله علامه طباطبایی (ر.ک: طباطبایی، 1390ق، ج 17، ص 203) و علامه طبرسی (ر.ک: طبرسی، 1372ش، ج 8، ص 740) در ادامه این داستان آورده‌اند که آن حضرت به ملائکه فرمود: آفتاب را برگردانید تا من نمازم را به جا آورم، آنها آیه "رُدُّوْهَا عَلَيَّ" را اشاره به خورشید گرفته‌اند و این مطلب را از کلمه "الْعَشِيِّ" استخراج کرده‌اند.

پرسشی که اینجا مطرح می‌شود، این است، آیا این مطلب خلاف ادب نیست که فردی، پس از چنین قصوری در عوض توبه و انابه چنین درخواستی کند. و چگونه با ردّ الشمس نماز او، نماز اوّل وقت محسوب شده است؟ (ر.ک: بهرام پور، 1380، ج 23، صص 206 و 208) از طرفی در متن آیه کلمه شمس ذکر نشده است که ضمیر "رُدُّوْهَا" را بتوان به آن برگرداند بلکه این ضمیر به کلمه "الصَّافِنَاتُ" برمی‌گردد. وقتی این مرجع صریح در جمله وجود دارد ما نمی‌توانیم از کلمه "الْعَشِيِّ" مفهوم شمس را استخراج کنیم و ضمیر را به آن برگردانیم. (ر.ک: فخر رازی، 1420ق، ج 26، ص 390) علاوه بر آن، این نماز با این خصوصیت، چه امتیازی برای او به حساب می‌آید، چرا که دیگران هم اگر می‌توانستند ردّ الشمس کنند، نمازشان به تأخیر نمی‌افتاد.

ج) مؤلف نسیم حیات درباره آیه "فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ" می‌نویسد: «گروهی این آیه را چنین تعبیر کرده‌اند که آن حضرت برای جبران این که نمازش را فراموش کرد فرمود، اسبها را برگردانید و آنها را پی کرد، زیرا آنها موجب غفلت

او از نماز شده‌اند. احتمالاً افرادی که "مَسْحاً" را قطع با شمشیر معنا کرده‌اند، آیه " وَ أَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ " (مائده/6) را هم قطع با سیف می‌دانند، یعنی سرها و پاهایتان را قبل از نماز قطع کنید». (ر.ک: بهرام پور، 1380، ج 23، ص 208)

د) افسانه بودن روایاتی که به اسبهای بالدار و بیرون آمدن آنها از چراگاههای دریا و پنهان شدن خورشید پشت یاقوت سبز رنگ، اشاره می‌کند، ناگفته پیداست و شکی بر جعلی بودن آن وجود ندارد که بخواهیم دلیلی ارائه دهیم. علامه طباطبایی نیز در این باره می‌فرماید: «این مفسرین در اغراق گویی‌شان درباره این داستان آن قدر تندروی کرده‌اند که روایت کرده‌اند که آن اسبها بیست هزار و همه دارای بال بوده‌اند، نظیر آن روایتی که در ذیل آیه " حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ " آورده اند که آن حجاب از یاقوت سبز بوده، یاقوتی که محیط به همه خلایق است، و از سبزی آن آسمان سبز شده! غافل از این که آسمان اصلاً سبز نیست». (ر.ک: طباطبایی، 1390ق، ج 17، ص 207)

ه) راویان این روایت مورد وثوق همگان نیستند. حسن بصری، ابن زید، ابراهیم تیمی، سُدی و ابن مسعود از راویان روایت فوق هستند، که در ادامه شرح مختصری درباره آنها داده می‌شود.

حسن بصری: او به تدلیس در نقل حدیث، متهم شده زیرا احیاناً در سند یا متن حدیث تغییر می‌داد. همچنین انحراف او از حضرت علی (ع) که البته بعداً پشیمان شد. و در آخر اعتقاد او به مسئله قدر، زیرا معتقد است که هر کس عقیده به «قدر» را انکار کند، کافر است. (معرفت، 1379، ج 1، ص 341)

عبد الرحمان بن زید: او یکی از مراجع تفسیری بزرگ شمرده می‌شود، زیرا مفسرانی چون طبری و علامه طبرسی فراوان از وی روایت کرده‌اند. ولی گروهی او را در باب نقل حدیث ضعیف دانسته‌اند. (معرفت، 1379، ج 1، ص 425)

ابراهیم تیمی: احمد بن حنبل در مورد او گفته، وی روایات منکری را نقل نموده است. یعنی روایاتی که هم راوی آن ضعیف است و هم مخالف روایت معروفی است. (ر.ک: سعادت پور، 1392ش)

عبدالله بن مسعود: کشی او را پیرو عامه دانسته و درباره او می‌گوید، وی با قوم همکاری داشته و به همراه آنها کج شده و همچنین شواهدی را در مخالفت او با حضرت علی (ع) نقل کرده‌اند. (بابایی، 1392، صص 169 و 170)

سُدی: هر چند گروهی از دانشمندان از او روایت کرده‌اند. که این خود، دلیل بر جایگاه بلند و اطمینان بخش او نزد بزرگان اهل حدیث است. ولی بسیاری از صاحبان کتاب رجال او را ضعیف شمرده‌اند. بخاری او را ضعیف نشمرده ولی می‌گوید

به احادیث او اعتنائی نمی‌شود. نسائی نیز حدیث او را غیر قابل اعتنا دانسته است. (ر.ک: معرفت، 1379، ج 1، صص 271 و 272)

علاوه بر آن چه مفسران و محققان علوم قرآنی در بطلان این روایت آورده‌اند، اشکالات دیگری نیز درباره این روایت به نظر می‌رسد که عبارتند از:

و) چگونه می‌توان پذیرفت، که پیامبر بزرگوار الهی، که قرآن قبل از بیان داستان اسبها، او را "نعم العبد" خوانده و می‌فرماید: " وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ " (ص/30) چنین قُصوری را انجام دهد و پس از آن در عوض توبه و استغفار، اسبها را مقصّر جلوه داده و آنها را چنین ظالمانه از بین ببرد، و خداوند نیز در عوض این سنگ دلی، چنان که در روایت بیان می‌دارد، باد را مسخّر او قرار دهد.

ز) در تمام آیات قرآن، هر کجا از ترک اولای پیامبری سخن می‌گوید بلافاصله پس از آن، توبه و استغفار آن جناب را بیان می‌کند، به عنوان مثال، پس از این که قرآن بیان می‌دارد حضرت آدم (ع) و همسرش از شجره ممنوعه تناول کردند. (اعراف/22) در آیه بعد می‌فرماید: "قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (اعراف/23) همچنین پس از بیان داستان حضرت یونس (ع)، در همان آیه استغفار آن حضرت را بیان کرده و می‌فرماید: "وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ" (انبیاء/87) حضرت داوود (ع) نیز به خاطر عجله ای که آن حضرت در امر قضاوت نمود، به درگاه الهی توبه کرد و استغفار نمود. "فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ" (ص/24) ولی قرآن، پس از بیان داستان اسبها، سخنی درباره توبه حضرت سلیمان(ع) به میان نمی‌آورد.

بیان داستان از زبان قرآن:

قرآن در آیه 31 سوره ص می‌فرماید: به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک و تندرو را بر حضرت سلیمان (ع) عرضه داشتند "إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ".

راغب واژه «صافنات» را از ریشه صفن دانسته و بیان می‌دارد که صفن الفرس یعنی اسب پاهایش را به هم چسباند. "الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ" یعنی اسبهای با نشاط، و تیز تک که در دویدن پاها را به هم نزدیک می‌کنند. (ر.ک: راغب اصفهانی، 1412، ذیل واژه صفن)

آن حضرت برای این که مبدا تصور شود، علاقه او به این اسبهای پر قدرت جنبه دنیاپرستی دارد، گفت: من این اسبها را به خاطر یاد پروردگارم و دستور او دوست دارم، من می‌خواهم از آنها در میدان جهاد با دشمنان استفاده کنم. "فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي" حضرت سلیمان (ع) که از مشاهده این اسبهای چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن خرسند شده بود هم چنان آنها را نگاه می‌کرد و چشم به آنها دوخته بود تا از دیدگانش پنهان شدند "حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ" (مکارم شیرازی، 1371 ش، ج 19، صص 272 و 273)

صحنه آن قدر جالب و زیبا و برای یک فرمانده بزرگ همچون سلیمان (ع) نشاط آور بود که او دستور داد بار دیگر این اسبها را برای من بازگردانید آن گاه آنها را مورد نوازش قرار داد و دست محبت بر ساق‌ها و گردن‌های آنها کشید "رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ" (ر.ک: بهرام پور، 1380، ج 23، ص 207)

2- خارج شدن حکومت از دست حضرت سلیمان (ع)

ابن جریر ذیل آیه "عَلَى كُرْسِيِّ جَسَدًا" روایتی از مجاهد آورده است، او بیان داشته سلیمان از شیطانی که او را آصف می‌نامیدند، پرسید: مردم را چگونه فریب می‌دهی؟ او گفت: انگشتر خود را نشان ده تا بگویم. سلیمان چون انگشتر خود را نشان داد، آصف آن را ربوده و به دریا انداخت، و در نتیجه سلیمان آواره شد و پادشاهیش از بین رفت، و آصف به جای او بر تخت سلطنت نشست، ولی خدا او را از همسران سلیمان منع کرد، برای همین به آنها نزدیک نشد، و آنان او را نشناختند؛ در این مدت سلیمان طعامی گرفته، می‌خورد و به مردم می‌گفت: مرا می‌شناسید؟ من سلیمانم، مردم او را تکذیب می‌کردند تا این که روزی زنی به او ماهی داد و چون شکم ماهی را شکافت انگشتر خود را در آن یافت، و پادشاهیش دوباره به او بازگردانده شد و آصف به داخل دریا گریخت. (ر.ک: طبری، 1412 ق، ج 23، صص 100 و 101)

مؤلف ترجمه تفسیر طبری شرح کامل داستان و علت این واقعه را به این خاطر دانسته که سلیمان به خاطر گریه های مکرر یکی از زنانش در فراغ پدر، از شیاطین مشورت خواست و آنها ساخت مجسمه پدر آن زن را پیشنهاد دادند که منجر به بت پرستی آن زن شد. عاصف بن برخیا متوجه شرک او شد ولی سلیمان را خبر نکرد، پس از این که سلیمان از موضوع با خبر شد آن بت را شکست و به درگاه خداوند توبه کرد ولی خداوند او را مجازات کرده و چهل روز حکومتش را از او گرفت و در این مدت یکی از جنیان به جای او بر تخت نشست و احکام تورات را تحریف کرد تا این که خداوند از گناه او درگذشت و حکومت را به وی بازگرداند. (طبری، 1356ش، ج 5، صص 1238 تا 1244)

نقد و بررسی روایت:

بنا بر تحقیقات انجام شده اشکالاتی در خصوص روایاتی که بیان می‌دارد حکومت حضرت سلیمان(ع) به خاطر گم شدن انگشتر، به یکی از جنیان منتقل شد، به نظر می‌رسد، که در ادامه بیان می‌گردد.

الف) هر دو روایت بیان می‌دارد که تمام حکومت حضرت سلیمان(ع) منوط به انگشتری بود که چون آن را از دست داد حکومت نیز از دستش خارج شد. این قبیل سخنان شرک آمیز بیشتر به افسانه های بت پرستان می‌ماند تا خدا پرستان. قرآن حکومت آن حضرت را عطیه ای از جانب خداوند می‌خواند و می‌فرماید: " هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ " (ص/39)

ب) روایتی که طبری از مجاهد آورده بیان می‌دارد که سلیمان(ع) از شیطانی طریقه فریب کاری او را پرسید و به سادگی از او فریب خورد، و در ترجمه تفسیر طبری بیان می‌کند که آن حضرت با شیاطین و دیوان مشورت می‌کرد و نتیجه مشورت با آنها، ساخت بتی برای همسرش بود، این در حالی است که قرآن، آن حضرت را به علم و حکمت ستوده است و می‌فرماید: " فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا " (انبیاء/79) و نیز می‌فرماید: " وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ " (نمل/15) علاوه بر این که هیچ آیه ای در قرآن دال بر مشورت کردن حضرت سلیمان(ع) با شیاطین نیامده است، حتی هنگامی که آن حضرت برای آوردن تخت ملکه سبا از سران جن و انس، یاری می‌طلبید و یکی از جنیان برای این کار داوطلب می‌شود، وزیر او آن را در مقابل او حاضر می‌کند.

ممکن است گفته شود، مشورت کردن با جنیان چه اشکالی می‌تواند داشته باشد؟ قرآن در آیه 128 سوره انعام می‌فرماید: " يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمِعْ بَعْضَنَا بَعْضٌ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مُثَوَّكُمُ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ " (روزی که همه آنها را گرد می‌آورد و (می‌گوید): ای گروه

جنیان از آدمیان، پیروان زیادی فراهم آوردید، و دوستان ایشان از آدمیان گویند: پروردگارا برخی از ما از دیگری بهره گرفت، و به اجلی که برای ما مقرر کرده بودی رسیدیم. (خدا) فرماید: جایگاه شما آتش است، در آن ماندگار خواهید بود، مگر آن که خدا بخواهد. آری، پروردگار توحکیم است». البته بهره گرفتن به معنی مشورت کردن نیست، ولی غالباً انسان از کسی که با او مشورت می‌کند (به خاطر مشاوره های سازنده) بهره مند می‌شود.

(ج) در روایت دوم چنین آورده که سلیمان پس از این که متوجه شرک همسرش شد، بت او را شکست و به درگاه خداوند از غفلت خود، توبه کرد ولی نه تنها مشمول رحمت و بخشش خداوند قرار نگرفت، بلکه دچار عذاب الهی شده و چهل روز آواره گشته و حکومتش به دست شیطانی افتاد و آن شیطان در بین مردم حکم می‌کرد. همان طور که ملاحظه می‌شود این خشونت ها و سخت گیری ها شایسته خدایی که قرآن معرفی می‌کند و او را با واژه غفار و توّاب و رحیم و ... می‌ستاید نیست.

(د) در روایت دوم بیان می‌دارد که آصف بن برخیا متوجه شرک همسر سلیمان(ع) شد ولی خود آن جناب متوجه نشد! به علاوه آصف پس از متوجه شدن، او را آگاه نکرده و از وی دوری گزید!

(ه) همچنین مجاهد، راوی این روایت، متهم به مراجعه به اهل کتاب بوده و متهم شده که قرآن را به رأی خود تفسیر کرده است. او در تفسیر قرآن از دیدگاه عقل، کاملاً آزاد و بازاندیش بود. (معرفت، 1379، ج 1، ص 305)

دیدگاه مفسرین درباره خارج شدن حکومت از دست حضرت سلیمان(ع):

(الف) علامه طبرسی پس از بیان این داستان دلایلی در ابطال آن بیان می‌دارد که عبارتند از: اولاً: پیامبری و نبوت در انگشت نمی‌باشد، ثانیاً: خداوند به کسی که نبوت داد، از او باز پس

نمی‌گیرد، ثالثاً: شیطان که نمی‌تواند به صورت پیامبران در آید، رابعاً: خداوند نمی‌گذارد که شیطان به صورت پیامبر بر مردم حکومت کند! (ر.ک: طبرسی، 1372ش، ج 8، ص 743)

(ب) علامه طباطبایی نیز این داستان را عجیب خوانده و می‌فرماید: «از حرفهای عجیب و غریبی که در رابطه با این آیه بیان شده، مطلبی است که در روایات بسیاری آمده و آن این است که سلیمان انگشتی داشت و یکی از شیاطین آن را دزدید و در نتیجه چند روزی حکومت از دست سلیمان خارج شد و تسلطش بر شیاطین پایان یافت، و بر عکس شیطانها بر ملک او مسلط شدند، تا آن که خداوند انگشترش را به او برگردانید و در نتیجه سلطنتش دوباره برگشت!». ایشان بیان می‌دارد که در داستان سلیمان(ع) اموری روایت کرده‌اند که هر خردمندی باید ساحت انبیا را منزّه از آن امور بداند، و

حتی از نقل آنها درباره انبیا شرم کند، مثلاً یکی از آنها این است که گفته شده، منظور از افتادن جسد بر تخت این است که شیطان بر تخت او نشست. اینها همه مطالب بی‌پایه‌ای است که به دست خائنان و جاعلان در روایات داخل شده‌اند و نباید به آنها اعتنا نمود. (ر.ک: طباطبایی، 1390ق، ج 17، ص 207)

ج) آیه الله مکارم شیرازی ریشه این روایت را «تلمود» یهودیان دانسته و می‌نویسد: «اما افسانه‌های دروغین زشتی که درباره گم شدن انگشتر سلیمان، و یا ربوده شدن آن به وسیله یکی از شیاطین، و نشستن شیطان بر تخت حکومت به جای او که با آب و تاب در بعضی از کتب آمده، و ظاهراً ریشه آن به «تلمود» یهودیان باز می‌گردد و از خرافات اسرائیلی است با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست. این افسانه‌ها قبل از هر چیز دلیل بر انحطاط فکری گویندگان‌شان می‌باشند، و لذا محققان اسلامی هر جا از آن نام برده‌اند بی‌پایه بودن آنها را با صراحت بازگو کرده‌اند، و گفته‌اند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته، شیطانی را به صورت پیامبری درآورده، تا چه رسد به اینکه چهل روز بر جای او بنشیند و میان مردم حکومت و قضاوت کند.» (مکارم شیرازی، 1371ش، ج 19، صص 281 و 282)

بیان داستان از زبان قرآن:

نخستین قسمت این آیات، یکی از آزمایش‌های خداوند است درباره حضرت سلیمان (ع)، آزمایشی که با ترک اولی همراه بود، و در پی آن، حضرت سلیمان (ع) به درگاه خدا روی آورد و از این ترک اولی توبه کرد. (ر.ک: مکارم شیرازی، 1371ش، ج 19، ص 279) قرآن در آیه 34 سوره ص می‌فرماید: ما حضرت سلیمان (ع) را آزمودیم و بر تخت او جسد (بی جان فرزندش) را بیفکنیم، سپس به توبه باز آمد. " وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ ".

آن چه به طور اجمال از میان اقوال و روایات می‌توان پذیرفت، این است که جسد نامبرده جنازه کودکی از سلیمان (ع) بوده که خدا آن را بر تخت وی افکند. (ر.ک: طباطبایی، 1390ق، ج 17، ص 204) از پیامبر (ص) روایت شده که روزی سلیمان (ع) در مجلس خود گفت: من امشب به نزد همسران خود، که هفتاد نفر بودند، می‌روم تا هر فرزندی که از آنها به دنیا آید، در راه خداوند جهاد کند و شمشیر زند ولی "ان شاء الله" نگفت، پس به نزد همسرانش رفت و از هیچ کدام فرزندی زاده نشد مگر فرزند ناتمامی و این همان جسد و لاشه‌ای بود که به تخت سلیمان (ع) افکنده شد، سپس فرمود: سوگند به آن که جان محمد به دست اوست اگر سلیمان (ع) "ان شاء الله" می‌گفت آنان همگی زاده شده و در راه خداوند پیکار می‌کردند. (ر.ک: طبرسی، 1372ش، ج 8، ص 741)

اما تفسیر دیگر این آیه، خداوند آن حضرت را با بیماری شدیدی مورد آزمایش قرار داد، آن چنان که همچون جسدی بی روح بر تختش افتاد، و در زبان عرب معمول است که به انسان ضعیف و بسیار بیمار گاهی جسد بلا روح گفته می شود. سرانجام او توبه کرد و خداوند او را به حال اول بازگرداند. ایرادی که متوجه این تفسیر می شود این است که طبق این معنی باید " و القیناه " بوده باشد، یعنی ما سلیمان (ع) را بر تختش به صورت جسدی بی روح افکندیم، در

حالی که این تعبیر در آیه نیامده است و تقدیر گرفتن نیز بر خلاف ظاهر می باشد. جمله اناب نیز در این تفسیر به معنی بازگشت به صحت آمده که این نیز بر خلاف ظاهر است. البته اگر اناب را به معنی توبه و بازگشت به خدا بگیریم ضرری به این تفسیر نمی زند و تنها مورد خلاف ظاهر، همان حذف ضمیر " القیناه " می باشد. (مکارم شیرازی، 1371ش، ج 19، صص 280 و 281)

علمه طباطبایی این وجه را صحیح ندانسته و معتقد است هیچ گوینده فصیحی ضمیر را از کلام حذف نمی کند، و از کلامی که ظاهرش انداختن جسدی بر تخت سلیمان (ع) است، انداختن خود سلیمان (ع) را اراده نمی کند، آن هم گوینده ای که کلامش فصیح ترین کلام است. (ر.ک: طباطبایی، 1390ق، ج 17، ص 204)

فشرده بودن محتوای این آیات به گروهی از خیال پردازان افسانه باف، مجالی داده است که داستانهای بی اساس و موهومی را در اینجا بسازند، و اموری را به این پیامبر بزرگ نسبت دهند که یا مخالف اساس نبوت است، و یا منافی مقام عصمت، و یا اصولاً منافات با منطق عقل و خرد دارد که این خود نیز امتحان و آزمایشی است برای همه پژوهندگان قرآن، در حالی که اگر قناعت به متن قرآن می شد مجالی برای این افسانه های خرافی باقی نمی ماند. (مکارم شیرازی، 1371ش، ج 19، ص 279)

3- داستان بلقیس و کاخ بلورین

در مورد ملکه سبا و آمدن او نزد سلیمان روایات زیادی وارد شده که در ادامه پاره ای از آن بیان می شود.

طبری از محمد بن کعب قرظی روایت کرده، که جنیان برای این که سلیمان را از ازدواج با بلقیس منصرف کنند، گفتند: پاهای او همانند الاغ است و مادرش از جنیان می باشد. به همین خاطر سلیمان دستور داد کاخی از آبگینه (بلور) بسازند و در آن انواعی از آبیان، از جمله ماهی و قورباغه بریزند.

هنگامی که بلقیس آن صحنه را دید، گفت: پسر داوود برای کشتن من هیچ راهی نداشت جز این که مرا در آب غرق کند "حَسْبَتْهُ لُجَّةٌ وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا" پس جامه خود را بالا کشید و چون سلیمان پاهای او را خوش نداشت نوره را ساخت.

او در ادامه بیان داشته که در مذهب ما جایز است که سلیمان به خاطر این دو کار، فرمان ساختن کاخ آبگینه را داده باشد، که اولاً عقل آن زن را بسنجد و دوّم به پاهای او بنگرد تا صحّت آن چه به او گفته شده بود را دریابد. (ر.ک: طبری، 1412ق، ج 19، ص 106)

نقد و بررسی روایت:

افسانه هایی که درباره ملکه سبا روایت شده، حتّی در کتاب عهدین تحریف شده نیز نیامده است.

ابن جریر این روایت را از محمّد بن کعب قرظی و قتاده بیان کرده است، که در ادامه مختصر توضیحی درباره آنها داده می شود.

محمّد بن کعب قرظی: درباره او گفته شده که تمامی روایاتی که وی از امیر مؤمنان (ع) و ابن مسعود و ابو الدرداء و جابر و انس و دیگر بزرگان اصحاب نقل کرده، مرسل است و خود به استماع نزد ایشان ننشسته، البتّه گروهی او را ثقه خوانده اند. ولی به هر حال، او از داستان سرایان پر افسانه است. در مسجد جامع به داستان سرایی می پرداخت و جان خود را بر سر این کار از دست داد. او در حالی که میان جمع شنوندگان قصّه می گفت، سقف مسجد فرو ریخت، او و شنوندگان همگی مردند. (معرفت، 1379، ج 2، ص 108)

قتاده بن دعامة: بر او خرده گرفته اند که قائل به قدر بوده است. ابن سعد وی را ثقه، امین و در حدیث مورد اعتماد خوانده و بیان می دارد که وی تا حدودی تمایل به قول قدر داشته است. ابو عمرو بن علاء درباره او گفته است که اگر سخن قتاده درباره قدر نبود، گفتارش حجت بود. (معرفت، 1379، ج 1، ص 376)

در بررسی هایی که در خصوص روایت ساخت کاخ آبگینه و ملکه سبا صورت گرفت، این نتیجه حاصل شد که این روایت علاوه بر بیان داستانهای غیر معقول از ملکه سبا، نسبتهای ناروایی نیز به حضرت سلیمان (ع) زده است، که بعضی از مفسرین، آن داستانها را در کتب تفسیری خود بدون هیچ نقدی آورده اند. از جمله ساختن قصری بلورین به فرمان آن حضرت، برای دیدن پاهای بلقیس، که باید از گفتن این سخنان و این نسبتها به اولیاء الهی به خداوند پناه برد و عجب از مفسرانی چون علامه طبرسی که چنین داستانی را بی کم و کاست در مجمع البیان، بدون هیچ نقدی آورده است. (ر.ک: طبرسی، 1372ش، ج 8، ص 741)

ابن کعب در آخر روایت خود بیان می دارد که در دین ما نگاه کردن سلیمان به پاهای آن زن، جایز بوده است! دین او بر ما روشن نیست ولی با این گفتار به نظر می رسد، او مسلمان نبوده زیرا در مکتب قرآن نگاه کردن به بدن نامحرم اکیداً نهی

شده است، چه رسد به این که برای انجام چنین گناهی، قصری بلورین بسازند و این عمل را به پیامبر و برگزیده خداوند نسبت دهند. قرآن در این رابطه می‌فرماید: "قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ" (نور/30)

4- ساختن بیت المقدس

ابن جریر ذیل آیه 34 سوره ص روایتی مبنی بر نحوه ساختن بیت المقدس از قتاده نقل می‌کند، او بیان می‌دارد که حضرت سلیمان(ع) به ساختن بیت المقدس مأمور شد، به آن حضرت گفته شد، آن بنا را بدون آن که صدای آهن در آن شنیده شود، بسازد. و چون قادر به انجام چنین کاری نبود به او گفته شد، شیطانی در دریاست به نام صخر و شبیه مردی است، او را نزد خود بطلب. چشمه ای در دریا بود که صخر هفته ای یک بار به آن باز می‌گشت، پس سلیمان آب آن را کم کرد و در آن شراب ریخت، روزی که صخر بر آن شراب وارد شد، گفت: تو نوشیدنی پاک، فاسد شده ای که جهل جاهل را زیاد می‌کنی، پس از چندی به شدت تشنه شد و آن را نوشید تا این که بر عقلش غلبه یافت (مست شد). پس سلیمان انگشتی او را دید یا بین دو کتف او مهر زد و به این ترتیب او را رام کرد، و راه تسلط بر او در انگشتی او بود، و چون نزد سلیمان آمد، گفت: ما به ساختن این خانه مأمور شدیم و به ما گفته شده نباید صدای آهن در آن شنیده شود، پس گفت: تخم هدهدی بیاور و آن را زیر شیشه ای بگذار، چنین کرد و هدهد گرد شیشه می‌گردید و تخمش را می‌دید ولی نمی‌توانست به آن نزدیک شود، برای همین الماسی آورد و آن را بر شیشه زد تا بریده شد و به تخمش رسید، پس آن الماس را گرفت و به وسیله آن سنگها را تکه تکه کرد. (ر.ک: طبری، 1412ق، ج 23، ص 101)

نقد و بررسی روایت:

بر اساس تحقیقات انجام شده، اشکالاتی بر روایت چگونگی ساختن بیت المقدس وارد است که عبارتند از:

الف) در این روایت بیان می‌دارد که حضرت سلیمان(ع) برای رام کردن شیطانی از ماده سکر آور استفاده کرده تا او را مست کند، واضح است که این عمل شایسته هیچ انسان مؤمنی نیست. زیرا هر چند هدف والا باشد، ولی نمی‌توان از هر راهی به آن دست یافت. چنان که می‌گویند: هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

ب) در روایت فوق بیان داشته حضرت سلیمان(ع) برای شکستن سنگها از الماسی استفاده کرد که هدهدی آن را برای شکستن شیشه و رسیدن به تخمش به کار گرفت! مگر بزرگی الماسی که هدهد بتواند حملش کند چه اندازه است! و چگونه با آن می‌توان سنگهای بزرگ را شکست!

ج) حضرت سلیمان(ع) بر جن و انس و طیور ولایت داشت، چرا باید برای تهیه یک الماس چنین نقشه مضحکی کشیده باشد.

5- مجازات جنیان

مؤلف ترجمه تفسیر طبری در تفسیر آیه "وَالشَّيَاطِينُ كُلُّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ" (ص/37) بیان داشته که این غوَاصی در روزگار سلیمان (ع) بوده و پیش از وی نبوده است. و ماجرا از این قرار بود که چون سلیمان بر دیوی خشم می‌گرفت و می‌خواست او را در بند کند، فرمان می‌داد تا سنگی بزرگ بیاورند، و آن را به دو نیم کنند، و آن دیو را در میان سنگ نشانند، در سنگ را به وسیله روی گذاخته به هم بچسبانند و سپس آن را به دریا اندازند. (ر.ک: طبری، 1356 ه.ش، ج 5، ص 1228)

نقد و بررسی روایت:

بر اساس تحقیقات انجام شده، اشکالاتی بر روایت چگونگی مجازات جنیان وارد است که عبارتند از:

الف) روایت فوق، مراد از «غواص» را مجازات جنیان و محبوس کردن آنها در سنگ به وسیله روی گذاخته و انداختنشان در دریا می‌داند در صورتی که راغب واژه غوص را داخل شدن و فرو رفتن زیر آب و بیرون آوردن چیزی از آن می‌داند و غوَاص را به کسی می‌گوید، که در چیزی پیچیده و مشکل غور کند. (ر.ک: راغب اصفهانی، 1412، ج 2، ذیل واژه غوص) یعنی روایت از نظر ادبی با قرآن مغایر است.

ب) همچنین قرآن بیان می‌دارد که شیاطین برای آن حضرت غواصی می‌کردند نمی‌گویند این گونه آنها را مجازات می‌کرد.

ج) در آیه بعد نیز درباره مجازات متمرّدین آنها می‌فرماید: و دگر دیوان متمرّد را به زنجیر بسته تحت فرمانش در آوردیم. "وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ" ولی هیچ اشاره ای به آن مجازاتی که روایت بیان داشته نمی‌کند.

د) علاوه بر این که این مجازات در شأن انبیاء الهی نیست، شبیه داستان غول چراغ جادوست، البته نویسنده این داستان اخیر، افسانه بودن آن را صریحاً اعلام می‌دارد.

6- تخت سلیمان(ع) و بنای شارستان

مؤلف ترجمه تفسیر طبری درباره تخت حضرت سلیمان بیان می‌دارد که پایه های تخت سلیمان(ع) مجسمه دو شیر و بر سر آن مجسمه دو کرکس بود که به واسطه طلسمی موقع آفتاب پر می‌گشودند تا سایه شود و در چهار پایه تخت نیز طلسمی بود تا شخص دیگری نتواند بر آن تخت بنشیند چنان که وقتی بخت النصر خواست بر تخت بنشیند آن شیران بر پای او زدند و هر دو پایش را شکستند. (ر.ک: طبری، 1356ش، ج 5، صص 1236 و 1237)

همچنین ذیل آیه " وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ " درباره مکان عجیبی به نام شارستان بیان می‌دارد که سلیمان (ع) چشمه روی روانی داشت. او از دیوان خواست تا مکانی را برای او بسازند تا جاودانه بماند و گنجها و کتابهایش را آنجا برد و کسی به راحتی نتواند به آنجا رود. آنها

شارستانی رویین در بیابان اندلس ساختند و هر آن چه گنج و سحر بود در آنجا بردند و در آن را از دید آدمیان پنهان کردند.

عبد الملک بن مروان خبر این شارستان را شنیده بود. به یکی از کارگزاران خود نامه ای نوشت که باید بروی و آن شارستان را بیابی. و چون آن شارستان را یافتند هر چه گشتند نتوانستند در آن را بیابند که دیوان، در آن را با طلسم مستور کرده بودند. پس خلیفه صد دینار به مردی داد تا با کمند به بالای شارستان رود و چون بر سر دیوار رسید بخندید و داخل شارستان شد و دیگر برنگشت. خلیفه به مرد دیگری دوپست دینار داد تا بالای دیوار رود او هم داخل شارستان شد و باز نگشت. (ر.ک: طبری، 1356 ش، ج 6، صص 1463 تا 1466)

نقد و بررسی روایت:

بر اساس تحقیقات انجام شده، اشکالاتی بر روایت تخت سلیمان و بنای شارستان وارد است که عبارتند از:

الف) چرا پیامبر بزرگ الهی باید گنج اندوزی کند در حالی که قرآن می‌فرماید: "...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَٰنَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ" (توبه/34-35)

ب) در روایت بیان داشته که شارستان اثری جاودانه تا رستاخیز است. اگر چنین بود، باید تا کنون با وجود پیشرفتهای تکنولوژی، هواپیماها و ... اثری از آن به دست می‌آمد. انسان عهد حاضر کره ماه را هم رصد کرده، چگونه هنوز مکانی در بیابان اندلس را نیافته؟!.

ج) در روایت اوّل بیان داشته پایه های تخت سلیمان با طلسم کار می کرد و در روایت دوّم بیان می دارد که سلیمان هر چه گنج و نسخه های سحر داشت در آن شارستان مخفی کرد، در حالی که قرآن، آن حضرت را از سحر و ساحری مبراً دانسته و می فرماید: "وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ" (بقره/102)

د) روایت بیان می دارد که هیچ کس تا به حال وارد آن نشده دو نفر هم که به آن پا گذاشتند، برنگشتند، پس از کجا فهمیدند آن حضرت هر چه گنج و سحر داشته در آنجا مخفی کرده بود.

ه) این روایت علاوه بر این که عقلانی نیست، هیچ سند معتبری هم ندارد.

7- وفات حضرت سلیمان(ع)

مؤلف جامع البیان درباره وفات حضرت سلیمان(ع) از انس (اناس) روایتی آورده که مشروح آن چنین است.

سلیمان(ع) یک یا دو سال، یک یا دو ماه، کمتر یا بیشتر به تنهایی در بیت المقدس بود، و برای او غذا و نوشیدنی می آوردند تا این که مرگ بر او وارد شد. هیچ روزی نبود مگر این که سلیمان(ع) از گیاهی که در آن جا رویده شده بود، نام و خاصیتش را می پرسید، پس آن گیاه نامش را و همچنین فواید خود را بیان می کرد، پس فرمان می داد که کنده شود و در جایی دیگر بروید، و اگر خاصیت دارویی داشت آن را در محل مناسب قرار می داد، تا این که درختی روید که آن را خروبه می گفتند، از آن پرسید: برای چه رویده شدی، گفت، برای خرابی این مسجد، سلیمان(ع) گفت: تا وقتی من زنده ام سزاوار نیست این مسجد خراب شود، پس آن را کند و در حصار کاشت و داخل محراب شد و ایستاد در حالی که به عصایش تکیه کرده بود، در این حالت از دنیا رفت و شیاطین از مرگ او باخبر نشدند، و از ترس مجازات، برایش کار می کردند و اگر شیاطین هنگامی که در محراب بود به او نگاه می کردند، می سوختند، ولی پس از فوت او عبور می کردند و صدای او را نمی شنیدند و نمی سوختند و چون دیدند سلیمان(ع) افتاد مردم را از فوت او خبر کردند و دیدند موریانه عصایش را خورده و نمی دانستند چه مدت از مرگ او می گذرد برای همین موریانه را بر عصا گذاشتند تا ببینند چه مدت طول می کشد و یک سال طول کشید که آن خورده شد و مردم متوجه شدند که جنیان دروغ می گویند. که اگر غیب می دانستند از مرگ او باخبر می شدند و در عذاب کار کردن برای او نمی ماندند و ابن مسعود درباره قول خداوند " **مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ** " (سأ/14) می گوید: برای مردم روشن شد که آن جنیان دروغ می گویند و شیاطین به موریانه گفتند: هر غذا و نوشیدنی که بخواهی پاکیزه ترینش را برای ما آوریم و این آب و گل اثر چیزی است که شیاطین برای تشکر از او می آوردند و گرنه در شکم او چیزی جز چوب نیست. (ر.ک: طبری، 1412ق، ج 22، صص 51 و 52)

نقد و بررسی روایت:

بر اساس تحقیقات انجام شده، اشکالاتی بر روایت چگونگی وفات حضرت سلیمان(ع) وارد است که عبارتند از:

الف) در روایت فوق بیان داشته درختی در بیت المقدس رویده شد که آن را خروبه می نامیدند و وقتی حضرت سلیمان(ع) از علت رویده شدن آن پرسید، گفت: برای خرابی این مسجد رویده شدم، به همین خاطر حضرت سلیمان(ع) آن را کند.

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است: آیا آن درخت به اراده خداوند روییده شده بود یا بدون اراده خدا و اگر با اراده خداوند روییده شده پس خواست خداوند بر این تعلق گرفته که آن محل ویران شود چرا که می فرماید: "وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (مائده/17) در این صورت آن حضرت خلاف اراده خداوند آن درخت را کنده و مانع خرابی بیت المقدس شده است، که این محال است. و اگر اراده خداوند بر خرابی آن ساختمان تعلق نگرفته باشد، نتیجه می شود، آن درخت بدون اراده خدا روییده شده بود که این خلاف قرآن است که می فرماید: "وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ" (انعام/59)

ب) در روایت بیان داشته اگر شیاطینی که برای حضرت سلیمان(ع) کار می کردند، به او نظر می افکندند، می سوختند! مگر نگاه کردن به نبی خدا جرم بوده؟! و آیا چنین مجازاتی برای کسانی که برای آن حضرت کار می کردند عادلانه بوده است؟!

ج) روایت بیان می دارد که شیاطین برای تشکر از موریانه، غذا می برند و این آب و گل حاصل آن چیزی است که برای او می برند، در حالی که چیزی که موریانه در اثر خوردن چوب باقی می گذارد عجیب تر از آن چیزی که زنبور عسل با خوردن شهد گل به جا می گذارد، نیست.

ه) شیخ صدوق درباره انس بن مالک از قول امام صادق(ع) بیان می دارد که انس یکی از سه تنی بود که بر پیامبر(ص) دروغ می بست. (ابن بابویه، 1362 ش، ج 1، ص 190)

نتیجه گیری

در این پژوهش پس از یافتن روایات اسرائیلی پیرامون زندگی حضرت سلیمان(ع)، به نقد و بررسی این روایات با استفاده از قرآن کریم و روایات صحیح و تفاسیر مختلف، پرداخته شده و حتی المقدور منبع و منشأ برخی از این روایات اسرائیلی بیان شده پیرامون این پیامبر الهی بیان گردیده است. عمده روایاتی که در خصوص آن جناب بیان شده، تهمت‌های ناروایی است که به این پیامبر بزرگوار الهی نسبت داده‌اند که هرچند مغایرت آن با قرآن کریم و عقل سلیم واضح است، ولی راین این روایات آیاتی از قرآن را ملاک صحّت آن آورده‌اند در حالی که تعدادی از آنها، نه تنها در قرآن کریم بدان اشاره ای نشده بلکه در تورات نیز مشابه آن آورده نشده است و اغلب روایات غیر معقولی است که هر عقل سلیمی از پذیرش آن امتناع می‌کند. واضح است که منبع این روایات، داستان‌هایی است که قصه پردازان و جعل از خود بافته‌اند و ساده اندیشان نیز آن را باور کرده‌اند.

آنچه در مجموع می‌توان نتیجه گرفت این است که علاوه بر کتاب تفسیر جامع البیان، بسیاری از کتب تفسیری دیگر نیز این روایات اسرائیلی را بدون نقد و بررسی ذکر کرده و بدون هیچ استدلال و استنادی بر درستی آن صحّه گذارده و آن را تفسیر کرده‌اند.

البته در برخی کتب تفسیری، برخی از این روایات نقد و بررسی شده، اما تاکنون تحقیق جامعی در خصوص این پیامبر الهی با رویکرد پاسخگویی به روایات اسرائیلی با رویکرد تطبیقی با قرآن کریم انجام نشده است.

منابع

- *(قرآن کریم)*. ترجمه ابو الفضل بهرام پور.
- 1- ابن بابویه. محمد بن علی. 1362ش. ((الخصال)). قم. جامعه مدرسین.
 - 2- بابایی. علی اکبر. 1392. ((مکاتب تفسیری)). قم. پژوهشگاه حوزه.
 - 3- بهرام پور. ابو الفضل. 1385. ((تفسیر نسیم حیات)). قم. آوای قرآن. سبحان
 - 4- راغب اصفهانی. ابوالقاسم حسین بن محمد. 1412. ((المفردات فی غریب القرآن)). دمشق. بیروت. دارالقلم. الدار الشامیه.
 - 5- سعادت پور. حسن. 1392ش. ((مقاله بررسی اصطلاح منکر در علوم حدیث عامه)).
 - 6- طباطبایی. محمدحسین. 1390ق. ((المیزان فی تفسیر القرآن)). لبنان. بیروت. مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
 - 7- طبرسی. فضل بن حسن. 1372ش. ((مجمع البیان فی تفسیر القرآن)). ایران. تهران. ناصر خسرو
 - 8- طبری. محمد بن جریر. 1412ق. ((جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری))). لبنان. بیروت. دار المعرفة.
 - 9- طبری. ابو جعفر محمد بن جریر. 1879م. ((تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک))). لیدن. بریل
 - 10- فخر رازی. محمد بن عمر. 1420ق. ((مفاتیح الغیب)). بیروت. دار احیا التراث العربی.
 - 11- معرفت. محمد هادی. 1379. ((التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب)). قم. مؤسسه فرهنگی التمهید.
 - 12- مغنیه. محمدجواد. 1424ق. ((التفسیر الکاشف)). ایران. قم. دار الكتاب الإسلامی.
 - 13- مکارم شیرازی. ناصر. 1371 ش. ((تفسیر نمونه)). تهران. دار الکتب الإسلامیه ایران.